

آتش‌خانه در فرهنگ عشایر و اقوام جنوب ایران

کشواد سیاهپور^۱

استادیار گروه تاریخ دانشگاه یاسوج

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۸/۲۴؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۱۲/۲۰

چکیده

در ایران باستان، آتش از عناصر اصلی حیات بشر محسوب می‌شد که همواره مورد ستایش و احترام بود. در ایران پس از اسلام، به تبع تغییر تدریجی در دین، احترام و تقدس آتش رو به نقصان نهاد. به‌رغم این، در برخی مناطق ایران، از جمله جنوب کشور، قداست و حرمت آتش در خانه‌های عموم، حراست و صیانت شد. افروختن آتش در روز و شب، آیین‌ها و آداب خاص آن، سوگند به آتش و اجاق آن و نام‌گذاری فرزندان به اسم آذر، آتش، آتشین و آتشیو از نمودهای این احترام و تقدس بود. به‌علاوه، در نظام اجتماعی عشایر و ساخت سنتی بعضی اقوام، نام تش (= آتش) مبین واحدی از این نظام بود. یافته‌های این مقاله بیانگر آن است که آتش و قداست آن در تمام امور زندگی عشایر و اقوام جنوب جاری و ساری بوده و شؤون متعدد و مختلفی از مسایل اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و فرهنگی قوم را شامل می‌شده است.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ عامه، آیین‌های محلی، عشایر و اقوام جنوب ایران، قداست آتش، آتش‌خانه.

مقدمه

جنوب کشور، خاصه فارس بزرگ (شامل استان‌های کنونی فارس، بوشهر، کهگیلویه و بویراحمد و بخش‌هایی از استان‌های یزد، کرمان، هرمزگان، خوزستان و چهارمحال و بختیاری)، مهد اقوام و قبایل متعدد و قدیمی بوده است. بسیاری از این اقوام پیشینه باستانی دارند. با سقوط ساسانیان و فتح فارس بزرگ به دست اعراب مسلمان، حکمرانان مسلمان بر منطقه و مردم مسلط شدند و به تدریج فرهنگ خود را غالب کردند. با وجود غلبه مسلمانان و حاکمیت فرهنگ اعراب مسلمان، ساکنان اصلی و قدیم فارس بزرگ، به‌ویژه اقوام و عشایر که در مناطق کوهستانی به سر می‌برند، بن‌مایه‌های فرهنگ ایرانی را تا حدودی حفظ کردند و به‌رغم تابعیت تهاجمات بعدی و صدمات فراوان ناشی از آن، در سده‌های طولانی، نسل به نسل در انتقال بخشی از فرهنگ ایران پیش از اسلام تلاش و تکاپو کردند. البته حفظ فرهنگ پیش از اسلام، بدون توجه به وضع موجود و دقت عمیق و ظرافت رقیق، امکان‌پذیر نبود. اقوام و عشایر جنوب نیز با دقت و ظرافت خاص بخش‌هایی از فرهنگ پیشین را با سنت اسلامی ممزوج کردند و اختلاطی از دو فرهنگ را در جامعه قبایله‌ای خویش جاری و ساری ساختند. یکی از این سنن حرمت و قداست آتش‌خانه بود که بن‌مایه باستانی و ایرانی داشت و با آداب اسلامی ممزوج گشته بود. با تغییر تدریجی دین ایرانیان، حفظ عمومی و آشکار آتشکده‌ها و مراعات حریم مقدس آتش کم‌کم رخت برپست و در حصار خانه‌ها محصور گشت. موبدان و نقش مسئولانه آن‌ها در حفظ و صیانت آتش و آتشکده‌ها در ملاء عام برچیده شد و دیگر عامه مردم وظیفه و تکلیفی بر گردن خود احساس نمی‌کردند. هرکس در خانه، جهت رفع نیاز و حاجت عمومی خویش، آتش‌خانه را گرم و روشن نگه می‌داشت و بدین‌گونه برخی امور زندگی را رفع و رجوع می‌کرد. آیین و آداب ویژه آفرودختن آتش و نگهداری آن در نزد اقوام جنوب، که به‌صورت قومی و قبایله‌ای می‌زیستند، شیوه و سبک خاص خود را داشت و بی‌توجهی و بی‌حرمتی آن را کاری زیانبار و گناهی سخت و مهلک می‌دانستند. هنوز هم با وجود شهرنشینی و شهرمآبی اکثر اقوام و قبایل پیشین، باور پیران و میان‌سالان بر تقدس آتش و مشتقات آن و حفظ قداست و حرمت آن پابرجا و ماندگار است. البته این سنت قدیمی نیز، همچون بسیاری سنن و آداب دیگر قوم، احتمالاً تا دهه‌های آینده فانی و فدا خواهد شد. در واقع، کورسوی قداست و حرمت آتش‌خانه در نزد اقوام جنوب، رو به خاموشی و کوری نهاده و دور نیست که این مقاله برای آیندگان، و حتی

برخی از نسل کنونی اقوام و قبایل کاملاً نامفهوم و نامعلوم باشد. ذکر این نکته ضروری است که همه اقوام و طوایف عشیره‌ای ساکن فارس متوطنان اولیه و قدیمی منطقه محسوب نمی‌شوند و آشکار است که برخی از آن‌ها مهاجران ولایات داخل و خارج ایران بوده‌اند. البته بی‌تردید همه تحت تأثیر اقوام ایرانی مسکون فارس واقع گشته و در بسیاری موارد، فرهنگشان در فرهنگ ساکنان اصلی مستحیل و مجذوب شده که این مقاله نمونه‌ای از آن است. این مقاله به این پرسش پاسخ داده که آتش خانه در نزد اقوام و عشایر جنوب از چه جایگاهی برخوردار است و حفظ حرمت و قداست آن، چه میزان وحدودی دارد.

۱. آتش و مختصری درباره انواع آن در ایران باستان

آن‌گونه که در اوستا آمده است، بنا بر یک دسته‌بندی، پنج آتش مهم وجود داشته که عبارت‌اند از: ۱. برزیسوه، ۲. وهوفرینانه، ۳. اوروازیشته، ۴. وازیشته، ۵. سپنیشته (دوستخواه، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۶۸). نویسنده بندهش نیز به ذکر پنج آتش مزبور پرداخته و بیان می‌کند که: وهوفرین «در تن مردمان و جانوران است»، اوروازیشت «در گیاهان است»، وازیشت «در ابر به پذیره اسپنجروش به نبرد ایستد» و آتش اسپنیشت همان آتش بهرام است که «به گیتی به کار داشته شود» (فرنیغدگی، ۱۳۶۹: ۹۰).

به جز این دسته‌بندی آتش‌ها، دسته‌بندی‌های دیگری هم بوده است، از جمله «آتش‌های معمولی» که در «روستاها» بوده و آتش‌های قدری مهمتر که در مراکز بزرگتر بوده (موله، ۱۳۷۷: ۸۸). البته «اهمیت همه آتش‌ها یکسان نبوده» و در واقع آتش‌های ورهران یا بهرام در مرکز اصلی و در رأس آتش‌ها و آتشکده‌ها قرار داشته‌اند (همانجا). آتش‌های مشهور همه در زمره آتش بهرام بوده‌اند: آذر فرنیغ، آذر گشسب (=گشنسب) و آذر برزین‌مهر. هریک از این آتشکده‌ها به طبقه‌ای از جامعه ایران باستان منتسب بود: اولی منسوب به موبدان و در فارس بود؛ دومی مربوط به جنگیان و در آذربایجان قرار داشت؛ و سومی مختص کشاورزان و در خراسان واقع بود.

پس از سقوط ساسانیان و سلطه اعراب در ایران، دوره تازه‌ای آغاز شد. با وجود این، انقطاع کامل فرهنگی و زیر و رو شدن آیین و سنن ساکنین ایران به‌زودی انجام نگرفت و بن‌مایه‌های آن تا قرون متمادی تداوم یافت. منابع سده‌های نخستین اسلامی، خاصه جغرافی‌نویسان مشهور قرن چهارم هجری، به وفور آتشکده‌ها در جای جای ایران، به‌ویژه

کوره‌های پنج‌گانه فارس بزرگ، اشارات صریح دارند. بنا به نوشته استخری و ابن حوقل، در کوره‌های پنج‌گانه فارس، شهر و روستا و ناحیه‌ای نیست که دارای آتشکده نباشد و تقدیس و تکریم نشود (استخری، ۱۳۶۸: ۹۷، ۱۰۶؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۴۳). این وضع البته دوام نیافته، ولی حرمت و قداست آتش و روشنایی آن دوام و بقا داشته است.

۲. افروختن آتش و آداب حفاظت و حرمت آن

آتش، که به گویش محلی عشایر لر زبان «تش» (tash) خوانده می‌شود، از جهات مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی در نزد اقوام جنوب مقدس و محترم است. در واقع، تقدس آتش و مصادیق آن در عشایر و قبایل جنوب قدمت چند هزارساله دارد. حفظ و نگهداری آتش و روشن کردن و روشن بودن آن، خاصه در شب که تاریکی و شر همه جا را فرامی‌گیرد، از اعمال اساسی و خیری بود که اعضای یک خانه، به‌ویژه مرد و زن، موظف به انجام آن بودند. مرد، به‌عنوان کدخدای خانه، وظیفه اصلی روشن کردن آتش و حفاظت چاله و تأمین هیمة (= هیزم) آن را بر عهده داشت. البته به همان اندازه که مرد خانه دارای وظیفه و حافظ این امر بود، زن خانه، که کدبانو خوانده می‌شد، نیز در روشن کردن آتش و شعله‌ور نگه داشتن اجاق و چاله و بخاری تعبیه‌شده در ساختمان مقید و موظف بود. هرچند در طول روز اغلب چاله‌ها و بخاری‌های منازل روشن و تش‌دار بود، اما با غروب خورشید و تسلط سیاهی شب، خانه‌ای نبود که آتش شعله‌ور و پربرازه نداشته باشد. در صورتی که آتش خانه‌ای خاموش بود و روشن نمی‌شد، مذمت و سرزنش اهل آبادی را به دنبال داشت و در نکته‌های کنایه‌آلود و طعن‌آمیز، ورد زبان همسایگان می‌شد. بنابراین، روشن و گرم نگه داشتن چاله آتش از مهم‌ترین وظایف جمعی اعضای یک خانه، خاصه پدر و مادر، بود. البته به تبع پدر و مادر و توصیه اکید آنان، فرزندان نیز آگاه و موظف بودند که در نبود والدین یا گرفتاری آن‌ها آتش‌خانه را روشن دارند و هیچ‌گاه نگذارند در شب خاموش و کور باشد. برای روشن کردن آتش، همواره از هیزم‌های خشک و تمیز استفاده می‌کردند. استعمال هیمة تر و نمدار عملی نادرست تلقی می‌شد و کسانی که به خاطر نبود هیزم خشک یا رخوت و سستی دست به چنین کاری می‌زدند مذمت و نکوهش می‌شدند. در یسنای اوستا (هات ۶۲) ایزد آذر «کسی را که هیزم خشکِ روشنی‌دیده به آیین آشه پاک‌شده، نزد او آورد» دعا و آفرین می‌گوید (دوستخواه، ۱۳۷۷: ۲۴۲/۱). آفرین و دعای وی در حق چنین فردی که

هیزم خشک و پاک‌شده برای افروختن آتش می‌آورد این است که: «بشود که ترا رمه‌ای از چارپایان و گروهی از مردان باشد! بشود که ترا زندگی و منشی ورزیده باشد! بشود که زندگی را به شادکامی به سر بری در شب‌هایی که خواهی زیست!». در واقع هیزم خشک و تمیز که شایسته آتش باشد از آداب حرمت و تقدس آن به شمار می‌رفت. در نزد بویراحمدی‌ها، «همیشه‌تشی» هیزم خشک و خوبی بود که «برای روشن کردن آتش به کار» می‌رفت (مقیمی و دیگران، ۱۳۹۴: ۸۱۰). می‌توان دریافت که ترکیب کنایی «هیزم تر به کسی فروختن» بی‌احترامی به اجاق و آتش خانه آن شخص محسوب می‌شد. این مثل سایر، در جای جای ایران، از جمله جنوب و نزد اقوام و عشایر، مصطلح و معمول بود و هست. بنابراین، هیزم تر دودزا و آلوده‌کننده بود، نه نورآفرین و شعله‌افروز. هیزم تر دود و تیرگی را به دنبال داشت و در حقیقت می‌توان آن را از مظاهر یورش اهریمن به آتش قلمداد کرد. در بندهش آمده است که اهریمن به تمام آفرینش تازید و چون بر آتش حمله کرد، «دود و تیرگی را بدو درآمیخت» (فرنبرگ دادگی، ۱۳۶۹: ۵۳).

افروختن آتش در روز، تنها در مواقع ضرور، چون پخت وپز، آب جوش، تهیه چای و گرم کردن شیر، معمول بود. اما قبل از سیطره سیاهی و تسلط تاریکی، همه خانه‌ها ملزم به افروختن آتش بودند. هر خانه‌ای که بدین مهم اقدام نمی‌کرد، مورد مذمت و عرصه طعن و لعن واقع می‌شد. در حقیقت آن‌ها با این کار بی‌رسمی ناخوبی را رواج می‌دادند. چاله کور همواره نکوهش می‌شد. به اعتقاد برخی مردم عشایر روشن کردن آتش جن‌ها را متواری می‌کرد و می‌رماند و افراد را از آزار آن‌ها مصون می‌داشت. ضرب‌المثل مشهوری در بویراحمد وجود دارد که: «آتش روشن می‌کنم که جن مرا نزند و آزار نرساند» (طاهری، ۱۳۸۴: ۱۳۵). به علاوه، در بویراحمد وقتی زنان از پخت نان فارغ می‌شدند و تاوه داغ را از روی اجاق آتش برمی‌داشتند که جای دیگر بگذارند، چند بار «بسم‌الله» می‌گفتند، زیرا معتقد بودند ممکن است «بچه‌های جن را بسوزاند و عواقب ناگواری به همراه داشته باشد» (امیریان، ۱۳۹۲: ۸۱). در واقع، با گفتن بسم‌الله و ذکر نام خدا از تبعات سوء و نامیمون آن جلوگیری می‌کردند. بنا به نوشته ابوالقاسم فقیری، از نویسندگان شهیر شیراز و جنوب، مردم شیراز «شب‌هنگام هیزم نیم‌سوخته را بیرون» نمی‌انداختند، زیرا اعتقاد داشتند «به سر بچه‌های ازما بهتران می‌خورد» (فقیری، ۱۳۵۷: ۲۶). در واقع به اعتقاد عامه، «ازما بهتران» یا همان جن‌ها، همواره در کنار و کمین انسان‌ها بودند و توان آزار آدمیان را دارند. به گمان عامه، جن‌ها «همه‌جا بودند، اما هیچ‌جا

خویشتن را نشان نمی‌دادند. با آدمیزاد میانه‌ای نداشتند و گاه رقابت و دشمنی نیز می‌ورزیدند، به هر صورت که می‌خواستند درمی‌آمدند...» (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۲۷۶). در هر حال عامهٔ عشایر نیز نسبتی میان آتش و جن برقرار کرده و برای دفع شر جن‌ها و حرمت آتش با بسم‌الله گفتن و ذکر نام خدا و تکرار آن، خیال خویش را آسوده می‌کردند.

به‌علاوه، آن‌ها می‌توانستند با مدد آتش، خطر دیگر موجودات و حیوانات مضر و شوم را نیز خنثی کنند. به نظر بعضی از مردم کهگیلویه و بویراحمد، هرگاه روباهی زوزه کشد، نشان شر و شگون است و احتمال فوت فردی از کسانی که صدا را شنیده‌اند می‌رود. بنابراین، جهت دفع این واقعهٔ محتمل، یکی از هیزیم‌های درون چالهٔ آتش را، که یک طرف آن دارای شعله و گرمی و سوزندگی است، برمی‌دارند و به سمتی که روباه زوزه کشیده پرتاب می‌کنند. به‌زعم آن‌ها، با این عمل اثر سوء و شوم صدای روباه مرتفع می‌گردد.

حفظ حرمت و قداست آتش شبان‌روز در نزد تمام خانه‌ها مرسوم و متداول بود. تفاوتی میان روز و شب در باب تقدس آتش خانه وجود نداشت. نه فقط آتش و شعله‌های نورانی و تابناک آن، که خاکستر گرم و سردش نیز حرمت و قداست داشت. آب ریختن بر شعله‌های آتش و خاکستر گرم و سرد آن عملی قبیح و زیان‌بار به‌شمار می‌رفت. همواره بر این نکته تأکید می‌شد که ملائکه در آتش و خاکسترند و حفاظت آن را بر عهده دارند و محض ریختن آب و خاموشی آتش و آنگشت سرخ و خاکستر گرم آزار جنیان و ملائکه را موجب شده و لامحاله صدمات و خسارات جبران‌ناپذیر به دنبال خواهد آورد. نگارنده بارها شاهد این نکتهٔ ظریف بوده که به‌محض واژگونی سهوی و ناگهانی کتری آب در چالهٔ آتش، مادران و مادربزرگان با گفتن بسم‌الله و «پهریزی نوُم خدا» اتفاق بد و فاجعه‌باری را گوشزد کرده‌اند و سعی داشته‌اند بدین‌گونه عواقب مضر و زیان‌بار آن را رفع نمایند. پهریزی نوُم خدا (= پهریز از نام خدا) در واقع پناه بردن به خدا و نام مقدس او برای دفع شری بود که در نتیجهٔ تعلل و غفلت سهوی یا عمدی فرد حادث شده بود. جملهٔ «پهریزی نوُم خدا» را غالباً زنان و «در برابر حادثه یا خبر بد» به‌کار می‌برند (مقیمی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۴۸). یک شاهد دیگر این اعتقاد گفتهٔ ابوالقاسم فقیری است که می‌گوید که یکی از معتقدات مردم شیراز این بود که: «روی آتش آب نمی‌ریزند، چون این عمل را بدشگون می‌دانند» (فقیری، ۱۳۵۷: ۲۴).

زنان خانه، جز آن که هیچ‌گاه اجازه نمی‌دادند آتش درون چاله و بخاری یا خاکستر گرم آن را درون و برون از خانه با آب خاموش نمایند، تأکید داشتند که فرزندان پای خود را در اجاق و چاله سرد آتش و نیز خاکستر آن که بیرون خانه ریخته می‌شد نگذارند، زیرا با این عمل مرتکب گناه و خلاف می‌گشتند. جولیا هونگ، که در دوران کودکی به همراه مادرش لویییز یک مدتی نزد قشقای‌ها زندگی کرده، در اثری تحقیقی می‌نویسد: یورد و آتش در نزد مردم ایل دو نماد محترم به شمار می‌رفت. همه افراد ممنوع بودند از اینکه چیز ناپاکی را در آتش و اجاق اندازند، و در واقع موجب آلودگی آن شوند، و هیچ‌کس نمی‌بایست در اجاق خاموش گام بگذارد (Huang; 2009: 38).

با تاریکی هوا کسی اجازه نداشت از خانه‌ای به خانه دیگر آتش انتقال دهد. این رسم نه فقط در میان عشایر و اقوام لر جنوب متداول بود، که ترکان قشقای نیز چنین شیوه‌ای را مراعات می‌کردند. محمد بهمن بیگی می‌نویسد: «پس از غروب، انتقال آتش از اجاق خانه‌ای به خانه دیگر ممنوع» بود (بهمن بیگی، ۱۳۸۱: ۱۲۳). بنا به نوشته مؤلف کتاب *دین/ایران باستان*، یکی از آیین‌های برپایی آتش این بود که «نباید آتشی را به نزد آتشی دیگر برد، مگر آنکه ابتدا اجازه داده شود که سرد شود» (دوشن‌گیمن، ۱۳۸۵: ۱۳۲).

از دیگر اعتقادات مردم بویراحمد برخی این بود که بر روی چاله و اجاق آتشی که شیر گرم می‌کنند، نمی‌بایست «آتش بردارن»، زیرا موجب کم شدن شیر می‌گردد (امیریان، ۱۳۸۱: ۸۱).

از موارد دیگر که در خصوص آتش و آداب حرمت آن گه‌گاه مرعی داشته می‌شد نریختن گیس و موی سر در آن بود. البته بعضی زنان این را رعایت نمی‌کردند. به نظر می‌رسد که این سنت به زرتشتیان و اعتقادات آن‌ها برمی‌گردد. در کتاب *ارداویراف‌نامه* آمده که: «... دیدم روان زنی که خرفستران همه تن او را می‌جویدند و پرسیدم: این تن چه گناه کرد؟ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: این روان آن زن دروند است که در گیتی گیس و موی خود را بالای آتش شانه کرد و موی و شپش و رشک در آتش افکند و آتش زیر تن اندر نهاد و تن خویش به آتش داشت» (*ارداویراف‌نامه*، ۱۳۹۰: ۷۱). هرچند برخی زنان نریختن موی سر و گیسو را در آتش کار نادرست تلقی می‌کردند، اما انداختن شپش و رشک در آن مرسوم و مقبول بود. به اعتقاد مردم، آتش و آنگشت‌های سرخ و داغ آن بهترین وسیله نابودی جانوران مضر چون رشک و شپش بود. نکته دیگری که برخلاف متن *ارداویراف‌نامه* در مورد آتش رعایت نمی‌گشت، «آتش زیر تن اندر نهادن» و «تن خویش را به آتش» داشتن بود. بدین‌گونه خود را در مواقع سرما و برف، گرم می‌کردند.

۳. خاکستر آتش و منزلت آن

علاوه بر آتش و شعله‌های فروزان و ذغال‌های سرخ‌فام آن، خاکستر سرد و گرم نیز ارجمند و مقدس بود. تأثیرگذاری خاکستر سرد و گرم آتش در زندگی روزمره مردم محسوس و ملموس بود. در واقع خاکستر آتش هم دارای حرمت و اهمیت و هم مطهر و درمانگر بود. از خاکستر سرد و تمیز برای ضدعفونی کردن زخم و سفید و پاکیزه کردن دندان بهره می‌بردند. بنا به نوشته یک معلم بویراحمدی، برخی اشخاص جهت «بهبود و شفای» کودکان بیمار خود «از خاکستر همسایه»، خاصه «همسایه سید»، استفاده می‌کردند (امیریان، ۱۳۹۲: ۷۸). یک محقق قشقایی، که خود از کهن‌سالان قوم است، در خصوص خاکستر و اهمیت آن نزد مردم قشقایی می‌نویسد: «از خاکستر اجاق به‌عنوان حلال مشکلات بهره‌برداری می‌نمایند ... فرزندان بیمارشان را بر سر اجاق برده، به‌عنوان داروی شفابخش از خاکسترش در دهان مریض می‌گذارند و از بانوی خانه به‌عنوان تبرک هدیه می‌گیرند ...» (کیانی، ۱۳۸۸: ۳۹۶). همین مؤلف می‌گوید که عروس، در وقت خداحافظی و روانه شدن به سوی خانه داماد، موظف بود «خاکستر اجاق پدر» را به‌همراه «مقداری نان و نمک و وجه نقد ... در دستمالی گذاشته، به کمر ببندد» و همچنین «سه بار دور اجاق پدر بگردد و قرآنی را که روی اجاق گذاشته‌اند زیارت کند» (همان، ۳۸۰). در واقع، آن‌ها اعتقاد داشتند که اگر نوعروسان «به اجاق پدر احترام» نگذارند، «خوشبخت نخواهند شد» (همان‌جا). از دیگر باورهای مربوط به خاکستر و حرمت آن این بود که اگر مدت زمان زیادی خاکستر اجاق و چاله رفته نمی‌شد و تلبار می‌گردید، نشانه نکبت و بدبختی خانه بود. بر مبنای این اعتقاد، زیاد ماندن «خاک اجاق یا چاله ... نکبت می‌آورد» (امیریان، ۱۳۹۲: ۸۶). یکی دیگر از سنن مربوط به آداب حرمت خاکستر نپردن از روی آن در وقت غروب خورشید بود. این سنت در نزد قشقایی‌ها معمول و مؤکد بود. بهمن‌بیگی می‌نویسد: «نپردن از روی خاکستر به هنگام غروب شوم و نامیمون بود» (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۱: ۱۲۳). در برخی مناطق، ریختن خاکستر را پشت سر کسی، خاصه پشت سر شوهر و افراد نزدیک، بدشگون می‌دانستند و معتقد بودند که عواقب ناگوار به دنبال دارد. نویسنده‌ای از منطقه کهگیلویه، از ایل معروف کرایبی، می‌گوید: «کسی که از شوهر یا کسان خود بیزار است، اگر خاکستر اجاق یا خاک سیاه به دنبال او بریزد، چون نشانه سیاهی و تیرگی روابط آن‌ها با آن شخص است، او به

بلایی گرفتار می‌شود و به خانه بر نمی‌گردد» (مجیدی، ۱۳۷۱: ۵۶۸). در هر حال، خاکستر اجاق نیز، همچون آتش، محترم و مقدس شمرده می‌شد.

۴. سوگند به آتش و اجاق آن

از مهم‌ترین و متداول‌ترین آداب قداست و حرمت آتش و اجاق سوگند خوردن به آن بود. آتش از جمله مقدسات و مطهراتی محسوب می‌شد که طرفین یک رخداد مهم میانجی‌گری و وساطت آن را مقبول و مؤثر می‌دانستند. قسم خوردن به آتش و اجاق موجب تطهیر و تبرئه هر متهمی می‌شد. به‌علاوه، مدعی و صاحب حق، وقتی طرف متهم به آتش و اجاق سوگند می‌خورد، خیالش راحت و ضمیرش صافی می‌گشت و دست از ادعا و پیگیری می‌کشید. آن‌گونه که محمد بهمن‌بیگی به‌درستی می‌نویسد، در میان عشایر «قسم ... به اجاق‌ها و به هر کانونی که در آن آتشی افروخته باشد، معمول» است «و این قسم‌ها به اقتضای ایمانی که بدان دارند، می‌تواند مدعی یا منکر را قانع نماید» (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۱: ۱۱۴). در واقع، قسم به اجاق به‌خوبی موجب «اختتام دعوی» افراد ایلی و عشیره‌ای می‌شد، زیرا «افراد ایلی به اقتضای احترام و ستایشی که نسبت به اجاق و کانون‌های آتش، به‌خصوص اجاق‌های برخی از خانواده‌ها، دارند، به آن سوگند یاد کرده و معتقدند و یقین کامل دارند که در صورت دروغ و تخلف، ضررهای جبران‌ناپذیری دیده و مورد خشم اجاق قرار خواهند گرفت» (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۱: ۸۳). خشم اجاق از اسباب زیان‌بار و مضر محسوب می‌شد که ممکن بود بنیاد خانه و خانواده‌ای را بر باد دهد. بنا به نوشته بهمن‌بیگی، «افراد ایلات به اجاق خانه و خانواده عقیده کاملی دارند و آن را گاهی منبع آثار و صاحب قدرت می‌پندارند و عده‌ای از خانواده‌ها را صاحب اجاق پرفروغ‌تر و قوی‌تر می‌دانند و نسبت به چنین خانواده‌هایی، به‌ویژه خیانت‌راه، خطرناک می‌شمارند: چوپانی اربابش را ترک و بدون میل او جای دیگری به چوپانی اشتغال ورزید. پس از چندی فرزندش بیمار شده درگذشت. چوپان، که مرگ فرزند را علامت خشم اجاق خانواده ارباب پنداشته، مویه‌کنان و پوزش‌خواهان نزد ارباب دیرین شتافت و چندین مرتبه اجاق او را بوسه داد و تقاضا کرد که دیگر مورد خشم آن واقع نشده و فرزندان دیگرش را به خطر دچار نکنند» (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۱: ۱۱۳-۱۱۴).

باری در نزد عشایر و اقوام کسی که مورد دعوی بود یا فردی که می‌خواست صحت و اصالت سخنش را تأیید و تأکید نماید، به اجاق و نیز «تش و تاوه» قسم می‌خورد.

همچنین سوگند به «وجاغ بُر (= اجاق روشن) یا به اجاقی که با صفای دل و پاکی ضمیر کنده و جایگاه آتش کرده» معمول بود. در این باب به طور مثال می‌گفتند: «به این تش و تاوه قسم.» یا «به این اجاق روشن قسم» (طاهری، ۱۳۸۴: ۴۱۱).

قسم به اجاق چنان مشهور و مرسوم بود که بهمن‌بیگی، ۵۵ سال بعد از نخستین اثر خویش، در تألیفی دیگر، و به تبع داستانی واقعی، نام «به اجاقت قسم» را بر آن گذاشت (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹). وی روایت می‌کند که در نظام تعلیمات عشایر، در دانشسرای عشایری، به کسانی که دیپلم داشتند اجازه حضور در آزمون گزینش آموزگاران را نمی‌دادیم. بنابراین، هرکس دیپلم داشت سعی در اختفا و عدم اعلان آن داشت. یک بار به «جوانکی ... که قیافه پاکیزه‌ای داشت، سر و بر را آراسته بود، موهایش را با دقت شانه کرده بود ... مشکوک شدم و ... گفتم: به نظر می‌رسد که خیلی خوب درس خوانده‌اید و بحمدالله دیپلم دارید ... جوانک بیچاره سراسیمه شد و [گفت] به سر مبارکت قسم من دیپلم ندارم. به حضرت عباس قسم، به اجاقت قسم من دیپلم ندارم» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹: ۱۵۰).

نه فقط آتش، که سنگ‌های اطراف چاله آتش نیز مقدس و محترم بود و به آن سوگند یاد می‌کردند؛ مثلاً می‌گفتند: به این «سه گچک چالت قسم» (= به این سه سنگ چاله‌ات قسم) (طاهری، ۱۳۸۴: ۴۱۰). در برخی موارد نیز تش و تاوه (وسیله پخت نان) را به اعتقادات اسلامی، خاصه شیعی، مرتبط می‌ساختند و آن را منتسب به بی‌بی فاطمه (ع)، فرزند پیامبر اسلام (ص) و همسر امام علی (ع)، می‌نمودند. عامه مردم معتقد بودند که این تش و تاوه بی‌بی فاطمه است (مقیمی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۷۲). این گونه اعتقادات، که بن‌مایه‌های باستانی را با عقاید اسلامی شیعی مخلوط و ممزوج کرده بود، حاکی از توجه و اهمیت فراوان آتش و متعلقات آن بود.

۵. آتش و اسم اشخاص

یکی از مصادیق توجه و احترام به آتش در فرهنگ عشایر جنوب نام‌گذاری مردان و زنان به اسم آتش و آذر بود. در میان مردم عشایر نام‌گذاری‌های متعدد و متنوع مرسوم بود. تا پیش از انقلاب، اسامی شاهنامه‌ای، خاصه پهلوانان ایرانی و در موارد معدودی تورانی، به‌وفور معمول بود. اسامی اسلامی نیز در بسیاری مواقع مد نظر مردم قرار داشت و از سر علاقه و رغبت بر فرزندان گذاشته می‌شد. آمار دقیقی از رجحان اسامی ایرانی و اسلامی بر یکدیگر در دست نیست، اما می‌توان احتمال داد با اندک تفاوت، نام‌های اصیل

ایرانی و وارداتی اسلامی در نزد مردم منطقه معمول و مرسوم گشته بود. علاوه بر این‌گونه نام‌گذاری‌ها، صورت‌های دیگری از شیوه نام‌نهادن وجود داشت. مظاهر طبیعی و اسامی موجودات دیگر نمونه‌ای از اسم گذاشتن بود. یکی از این قبیل اسم‌گذاری‌ها نام‌های آذر، آتش، آتشین و آتسو بود. این اسامی در باب زنان و مردان معمول بود. اسم آذر را بر دختران می‌گذاشتند و نام‌های آتش، آتسو و آتشین را بر پسران (طاهری، ۱۳۸۴: ۳۰۸ و ۳۲۷). در واقع، آتش هم نوعی اعتقاد مذهبی باستانی بود و هم مظهری از عناصر ارزشمند و مؤثر طبیعت. البته نام آتش، مثل برخی نام‌های دیگر، اندک بود و نمی‌توان نام‌گذاری به آن را یک شیوه معمول و رسم فراگیر تلقی کرد. با این حال، نمونه‌هایی از آن در مناطق مختلف عشایر جنوب، نظیر بویراحمد و کهگیلویه و ممسنی، وجود داشت که خود بیانگر ارزش و اعتبار آتش و تقدس و حرمت آن است.

۶. اجاق‌روشن و اجاق‌کور (= تش‌کور)

عبارات *اجاق‌روشن*، *اجاق‌کور* و *تش‌کور* بارها بر زبان عشایریان جاری و تکرار شده است. این جمله‌ها در موارد خاص به کار برده می‌شود و معانی و مفاهیم ویژه‌ای از آن استفاده می‌گردد. در واقع، استفاده از این جملات کوتاه مبین قداست و اهمیت آتش و جایگاه عظیم آن در زندگی اجتماعی عشایر جنوب است. هرچند معانی مجازی تش‌کور و اجاق‌کور نبود فرزند است، ولی حقیقت آن ارج و منزلت آتش را می‌رساند. پیشتر گفته شد که روشن نگه داشتن آتش و چاله و اجاق آن از مهم‌ترین وظایف کدخدای خانه بود. البته کدبانوی خانه در انجام این مهم نهایت همکاری و جدیت را به خرج می‌داد. زن و شویری که به هر علتی از نعمت فرزند، به‌ویژه پسر، محروم می‌ماندند، تش‌کور یا اجاق‌کور خوانده می‌شدند. در واقع، به‌رغم روشنایی شبان‌روزی آتش خانه و رونق گرمی و تابناکی آن، چون فرزندی نداشتند، اجاقشان کور و خاموش محسوب می‌شد. به همین دلیل، هرگاه در خانه‌ای فرزند و فرزندان، خاصه پسر، تولد می‌یافت، از اجاق روشن و ماندگار برخوردار و بهره‌مند بودند. بنابراین، فرزندان و به‌خصوص پسران نمادی از آتش روشن و حرمت و قداست آن بودند. بهمن‌بیگی می‌نویسد: «اجاق مردی را که فرزندی نداشته باشد کور، یعنی خاموش، می‌دانند و به حال او تأسف فراوان می‌خورند. فقط پسر است که می‌تواند اجاق پدر را روشن نگاه دارد و مردی که پسر نداشته باشد، به فرض داشتن چندین دختر نیز، بدبخت و سیه‌روزگار است.» (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۱: ۱۱۴). یکی از نویسندگان معروف فارس در داستانی به نام «اجاق‌کور»، که در مجموعه‌ای به همین نام

منتشر شده، خانه‌ای فاقد فرزند را موضوع داستان خود قرار داده و دیدگاه عامیانه را در باب آن‌ها در قالب داستان بیان کرده است (فقیری، ۱۳۴۷: ۳۴-۴۳). نویسنده دیگری از قشقای‌ها نیز در این باب اعتقاد قوم خویش را چنین بازگو می‌کند: «افرادی که اولاد ذکور و فرزندان شایسته نداشته باشند، اجاق کور خوانده می‌شوند» و معتقدند که فرزندان لایق اجاق خانوادگی را روشن می‌کنند» (کیانی، ۱۳۸۸: ۳۹۶). نویسنده‌ای نیز از ایل معروف باصری فارس، در باب آداب و رسوم مردم خویش، می‌گوید: به «کسی که فرزند پسر نداشته باشد، می‌گویند اجاق فلانی کور است و برای اینکه خداوند به آن‌ها فرزند پسر عنایت کند به دعا و دکتر متوسل می‌شوند.» (توکل، ۱۳۷۹: ۲۴۶).

منشأ این عقیده را می‌توان در گذشته‌های دور پی گرفت. در اوستا (یسن‌ها، هات ۶۲) نیایشگری که به ستایش آتش می‌پردازد و برای رضایت خاطر او پیشکش و هدایای خوب و شایسته، نظیر هیزم خوب، بخور و خورش شایسته و ذخیره هیزم انباشته، تقدیم می‌کند، از او می‌خواهد که: فرزندان لایق بدو عطا کند؛ «فرزندان رسا و کاردان، دین‌گستر، کشورپرور و انجمن آراء، باهم‌بالنده، نیک‌اندیش و از تنگنا رهاننده‌بخش که خانمان و روستا و شهر و کشور و نام و آوازه کشور را افزایش بخشند» (دوستخواه، ۱۳۷۷: ۱/ ۲۴۰-۲۴۱).

در نزد اقوام و عشایر جنوب، مرگ فرزند پسر نیز کور گشتن آتش خانه بود. در اشعار عامیانه محلی، قتل و مرگ مردان را معادل خاموشی تش خانه و خانواده دانسته‌اند. در بیت محلی زیر، شاعری ناشناس از زبان افراد محلی به تفنگچیان جنگجو سفارش می‌کند که: «شما را به خدا سوگند می‌دهم که برادرم را نکشید، زیرا با مرگ وی آتش خانه پدرم کور و خاموش می‌گردد.» (جمالیان‌زاده و برومندی، ۱۳۹۲: ۱۹۶):

تفنجین و ری خدا، نرنی گگومه نکنی کور بکنی او تش بومه

۷. تش در نظام اجتماعی اقوام جنوب

در ساخت سنتی نظام اجتماعی اقوام جنوب، به اسامی مختلفی چون ایل، طایفه، تیره، تش، اولاد، دهه و بنکو برمی‌خوریم. به‌طور دقیق نمی‌توان مشخص نمود که این واژه‌ها از کی متداول گشته و محدوده مفاهیم آن کدام است. برخی واژه‌ها غیرفارسی و وارداتی است و از زمان نفوذ اعراب، ترکان و مغولان مصطلح گردیده است. به نظر می‌رسد در میان این واژگان، تش و دهه فارسی است و اصالت ایرانی خود را حفظ کرده است. دهه

همچنان در میان گروهی از ساکنان کهگیلویه و بویراحمد، خاصه دو ایل بهمنی و طیبی، پایدار مانده است. (برای اطلاع بیشتر، نک افشار نادری، ۱۳۹۱: ۱۱۱-۱۱۵).

واژه تش نیز از آن دسته واژگان و مفاهیمی است که یادگار اجتماعی و مذهبی عصر ساسانی است و از حیث ارتباط با تقدس و پرستش آتش جایگاه معنوی خویش را حفظ کرده است. بنابراین، در رده‌بندی نظام اجتماعی عشایری نظیر بویراحمد، کهگیلویه و بختیاری، تش بیانگر وجوه مذهبی و اجتماعی است و به پایگاه دینی آتش و آتشکده‌ها و قداست و حرمت آن برمی‌گردد. تش در نظام اجتماعی آنان به واحدی اطلاق می‌شود که دارای نیای مشترک حقیقی و جد واحد است و در کوچک‌تر از تیره و طایفه است. هر چند محدوده نسلی آن به طور دقیق قابل تعیین نیست، اما می‌توان دریافت که تش از خویشاوندان نزدیک شکل گرفته و پدرتباری بنیان آن است. بنا به نوشته جواد صفی‌نژاد، محقق بزرگ عشایری، هر تیره‌ای در «طوایف مختلف بختیاری ... به چند تش تقسیم می‌گردد. تش واحدی است ذهنی، چون در یک لحظه زمانی شاخه‌های آن، که به اولاد شهرت دارند، قابل رؤیت نیستند ... خانوارهای یک تش همه با هم خویشاوند نزدیک و دارای نیای مشترک می‌باشند ...» (صفی‌نژاد، ۱۳۷۷: ۶۵۰). یک محقق بویراحمدی معتقد است: «... اعضای تش را برادرها و عموزاده‌های درجه یک تا سه تشکیل می‌دهند که همدیگر را ککا (=برادر) و دَیّه (=خواهر) می‌خوانند. بنابراین، تش واحد خویشاوندی سببی و نسبی حقیقی است» (غفاری، ۱۳۶۸: ۶۸-۶۹). البته تش به اعضای یک خانه و نیز خانواده در سطح گسترده‌تر نیز اطلاق می‌شود. در واقع، طایفه متشکل «از چند تش یا اولاد» است (طاهری، ۱۳۸۸: ۱۴۸)؛ طایفه جمعی منسجم و سازمان یافته بود که «در محدوده مکانی مشخص سردسیر و گرمسیر» و در مسیرهای معین «کوچ» می‌کردند (طاهری، ۱۳۸۸: ۱۴۸). در طی زمان و حوادث، مجموعه رده‌بندی «تش» در نظام اجتماعی عشایر، نسبت به دیگر رده‌ها و تقسیم‌بندی‌ها، از اتحاد و انسجام بیشتری برخوردار بود و اغلب مواقع اینان در ایفای نقش حمایتی و روح وحدت جمعی و نیز تعصب و غیرت هماهنگ‌تر و همگام‌تر بودند.

۸. نتیجه

با سقوط ساسانیان و تسلط اعراب مسلمان در ایران، به تدریج دین زرتشت و آیین‌های مختص آن، رو به انزوا گذاشت و تنها از جانب اندکی از معتقدان پیشین حفاظت و صیانت شد. بسیاری از مردم به دین جدید درآمدند و کم‌کم عقاید و آداب گذشته را

فراموش کردند. با وجود تغییر تدریجی دین ایرانیان، در اغلب نقاط کشور، کورسویی از سنن قدما حفظ گردید و برای سازگاری مناسب‌تر با سنت‌های اسلامی ترکیب و تخلیط گشت. آتش و قداست و حرمت آن یکی از مصادیق اختلاط و التقاطی بود که در نزد عامه، از جمله در جنوب ایران و در میان اقوام و قبایل، محفوظ ماند. آتش، که یکی از کارکردهایش در عهد باستان دفع دیوان و اهریمنان بود، در دوره اسلامی و برای اقوام و عشایر جنوب، جن‌ها را دفع و دور می‌کرد و خطرهای همیشگی آن‌ها را رفع. بخشی مهم از امور زندگی با فروزش و گرمی آتش گردانده می‌شد. آتش در حیات اقوام و عشایر جنوب، همچون نیاکان آن‌ها در سده‌های مدید و طویل، مدار معیشت و زندگانی‌شان را می‌چرخاند. بنابراین، حفظ و حرمت چنین مایه زندگی را از ملزومات و فرایض خود به شمار می‌آوردند و بزرگان قوم همه را به رعایت حریم و قداست آن راهنمایی و رهبری می‌کردند. خاموش کردن عمدی و حتی سهوی شعله‌های فروزان آتش با هر وسیله‌ای، به‌ویژه آب، و یا آلوده کردن آتش و اجاق آن عملی قبیح و نابخشودنی محسوب می‌شد. آتش و اجاقش چنان مقدس و مطهر بود که بسیاری به آن سوگند می‌خوردند و در محاکم و دواعی خویش اعتبار آن را قبول داشتند. اسم آتش خود دارای ارزش و منزلت بود و بر افراد مذکر و مونث نیز گذاشته می‌شد. به‌علاوه، اعتبار آن به گونه‌ای بود که در نظام اجتماعی عشایر و اقوام جنوب جایگاه یافته و نام ماندگاری پیدا کرده و رده‌ای از ساخت سنتی را شامل گشته بود. خاکستر و اجاق آتش در هر خانه‌ای مقدس و محترم بود و حفظ و حراست آن در کانون خانواده اصل و اساس شمرده می‌شد و پایگاه معنوی و مذهبی یافته بود. اعتقاد عامه بر این بود که هرگونه بی‌احترامی و بی‌توجهی به تقدس آتش و اجاق آن مضرات و صدمات جبران‌ناپذیر در پی خواهد داشت. حرمت و قداست آتش و اجاق آن در مرکز زندگی عشایر قرار داشت.

منابع

- ابن‌حوقل (۱۳۶۶). *سفرنامه (ایران در صوره‌الارض)*، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- ارداویراف‌نامه (۱۳۹۰). به کوشش فیلیپ ژینیو، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران: معین.
- استخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۶۸). *مسالك و ممالک*، به اهتمام ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- افشار نادری، نادر (۱۳۹۱). *ایل بهمنی*، تهران: خجسته.
- امیریان، فریدون (۱۳۹۲). *گوشه‌هایی از فرهنگ مردم بویراحمد*، تهران: فرهنگ مانا.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۷). *اوستا*، تهران: مروارید.

- بهمن‌بیگی، محمد (۱۳۸۱). *عرف و عادت در عشایر فارس، شیراز*: نوید.
- _____ (۱۳۸۸). *طلای شهامت، شیراز*: نوید.
- _____ (۱۳۷۹). *به اجاقت قسم ... شیراز*: نوید.
- توکلی، غلام‌رضا (۱۳۷۹). *ایل باصری از ترانس تا لهار، تهران*: نشر هفت.
- جمالیان‌زاده، برزو و ندا برومندی (۱۳۹۲). *بخشی از فرهنگ عامیانه و ادبیات شفاهی کهگیلویه، باسوج: چویل*.
- دوشن‌گیمین، ژاک (۱۳۸۵). *دین ایران باستان، ترجمه رؤیا منجم، تهران*: علم.
- صفی‌نژاد، جواد (۱۳۷۷). *تحلیل و تفسیر مجموعه اسناد روستایی و عشایری ایران، ج دوم، تهران*: آتیه.
- _____ (۱۳۶۸). *عشایر مرکزی ایران، تهران*: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۱). *لرهای ایران (لر بزرگ و لر کوچک)، تهران*: آتیه.
- طاهری، سیمین (۱۳۸۴). *فرهنگ عامیانه مردم منطقه کهگیلویه و بویراحمد، ج دوم، تهران*: ساورز.
- طاهری، عطا (۱۳۸۸). *کوچ کوچ، تهران*: سخن.
- غفاری، هیبت‌الله (۱۳۶۸). *ساختارهای اجتماعی عشایر بویراحمد، تهران*: نشر نی.
- فرنیغ‌دادگی (۱۳۶۹). *بندش، ترجمه مهرداد بهار، تهران*: توس.
- فقیری، ابوالقاسم (۱۳۴۷). *اجاق‌کور (مجموعه داستان)، شیراز*: کانون تربیت شیراز.
- _____ (۱۳۵۷). *گوشه‌هایی از فرهنگ مردم فارس، شیراز*: اداره کل فرهنگ و هنر فارس.
- کیانی، منوچهر (۱۳۸۸). *سیه‌چادرها؛ تحقیقی از زندگی مردم ایل قشقایی، شیراز*: کیان نشر.
- مجیدی، نورمحمد (۱۳۷۱). *تاریخ و جغرافیای کهگیلویه و بویراحمد، تهران*: علمی.
- مقیم، افضل و دیگران (۱۳۹۴). *فرهنگ واژه‌های لری بویراحمدی، تهران*: فرهنگ مانا.
- موله، ماریان (۱۳۷۷). *ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، تهران*: توس، چاپ پنجم.
- Huang, J. 2009, Tribes women in Iran, Tauris, New York.